

# کلیت زندگی و هویت انسان علا غائی توسعه فرهنگ

چشم نگریسته شود . در حقیقت اعضای این جامعه کاری نمی کنند مگر اتخاذ هنجارهای بیگانه به تبع نظام اعتقادات خاص خود .

در جوامعی که در موقعیت فرهنگ پذیری قرار دارند افراد به يك فرهنگ آغشته اند . اگر نمونه کشورهای افریقائی را که اخیراً به استقلال دست یافته اند بگیریم ، یعنی آنجا که فرهنگ پذیری به متراکم ترین شکل ایجاد می شود و تحولات ژرف به بار می آورد ، مشاهده می کنیم که این فرهنگ يك نظام متجانس را تشکیل می دهد که در بطن آن عناصر پراکنده تلاقی می کنند ، عناصری که منشاء های خود را هم در سنت های اجدادی می یابند و هم در میراث استعماری . این فرهنگ هر اندازه که مرکب باشد باز دارای وحدتی است که از ذوب دوباره عناصر بیگانه در بطن جامعه سنتی حاصل آمده است . به این ترتیب چنین بیداست که در محیط های شهری و کشاورزی کشورهای جوان که زیر تأثیر امروزی شدن هستند وضع بر این مدار نیست که افراد گاه به الگوهای فرهنگی سنتی و گاه به الگوهای امروزی رو کنند . همجواری دو نظام فرهنگی مختلف هم در کار نیست . در يك موقعیت مفروض ، افراد به تبع آن عناصری واکنش نشان می دهند که حاصل فرهنگ واحدشان است ، فرهنگی که بر اثر تأویل مجدد و ادغام هنجارهای بیگانه در این نظام تحول می پذیرد .

فرهنگ پذیری باید به عنوان يك پدیده کلی مطالعه شود که تحلیل دو یا چند فرهنگ را ایجاد می کند ؛ فرهنگ هائی که به منزله تجلی شبکه های روابط میان افراد در نظر گرفته شوند ، نه آنکه تمدن های در حال تماس و کلیت هائی مطلقاً متمایز به حساب آیند که هر يك پاسخگوی علیت های خاص خویشند .

ترجمه بهروز منتظمی

\* این مقاله ، نقل به معنی یا گزارش آزادی است از نخستین فصل کتاب پرمایه :  
développement culturel: expériences et politiques.  
نوشته Augustin Girard رئیس مرکز تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ فرانسه ، چاپ یونسکو ، سال ۱۹۷۲ .

تسریع آهنگ توسعه فرهنگ در جوامعی که به شتاب تغییر می‌کنند سخت ضرورت دارد، چون دگرگونی‌هایی که این جوامع در پایان قرن بیستم با آن روبرو خواهند بود، کیفیت زندگی در کشورهای صنعتی و هویت انسان و اقوام در سراسر جهان را آماج می‌گیرد و به خطر می‌افکند.

امروز پس از گذشت دو دهه توسعه اقتصادی، گاه تند و گاه بسیار کند، آشکار شده است که صرف اکتفا به افزایش میزان مصرف، افراد و اجتماعات را دوچار بحرانهای خطرناک خواهد ساخت، گویی انسان تنها به نان خوردن خرسند نمی‌تواند بود.

بنابراین توسعه فرهنگ برای افراد و اجتماعات در حکم تحملی که از آن می‌توان گذشت، یا تفنی که از وفور نعمت زاده شده، نیست بلکه جزء شرائط توسعه عمومی است و علل غائی توسعه فرهنگ را مفاهیم فلسفی خاص درباره انسان نمی‌سازند، بلکه نیازهای عمیق اجتماعی که دستخوش دگرگونی‌اند فراهم می‌آورند. اقوام ثروتمند که نخستین بار در تاریخ بشر در غم فردای خود نیستند عمقاً خواستار کشف و پیدائی هنرنویین زیستن‌اند و اقوام محروم هویت خویش را برتر از هر مال و نعمتی می‌دانند.

پس کیفیت زندگی و هویت انسان در زندگی جدید، دویاز حیاتی است که در سراسر جهان گاه با خشونت ظاهر می‌شود و توسعه اقتصادی به هیچ‌روی قادر به ارضای آن نیست.

بدینگونه حق فرهنگ به عنوان نیازمندی انسان شناخته و پذیرفته شده است، البته نه فقط به سائتة عدالت و انصاف بلکه خاصه بدین جهت که حق فرهنگ جلوه یکی از نیازمندیهای بی چون و چرای نوع انسان است.

فرهنگ پاسخگوی و الاثرین حاجت انسان است، یعنی مایه نضج و قوام حیثیت و «آدمیت» اوست.

براین اساس نخستین کار در تعیین علل غائی و آرمانهای سیاست‌های فرهنگی، شناخت و دریافت

ریشه این نیاز نوین اجتماعات روبروی تمدنی است که دستخوش بحران است، چون این نیاز زائیده صنعت زدگی است نه محصول اندیشه و اراده آزاد انسان و زندگی آدمی فرهنگ «زنده» را تحت تأثیر خود می‌گیرد و الزامات بزرگ زندگی چون کار، مسکن، وسایل ارتباط و... همان الزامات حاکم بر توسعه فرهنگ است. ازینرو وضع و موقع کنونی انسان در کشورهای صنعتی و رو به رشد و توسعه را دقیقاً تجزیه و تحلیل باید کرد.

## کار

### «پاره پاره»

### فرهنگ زدا

واقعیت غیرمنتظری که کمتر مورد توجه قرار گرفته اینست که توسعه یافته‌ترین کشورهای گوناگونی هستند که کار مهمترین جا را در زندگی افراد آن دارد و بزرگترین عامل از خود بیگانگی انسان است. انسانی که در کار از خود بیگانه است در فرهنگ نیز به «از خود بیگانگی» می‌رسد، چون پیوندی نزدیک و ناگسستی میان نحوه کار و چگونگی استفاده از زمان فراغت وجود دارد. بدینگونه کار به دو گونه یا ازدو راه فعالیت فرهنگی آدمی را تحت الشعاع خود می‌گیرد:

از سوئی تجزیه کار و اشکال و صور مختلف عقلانی یعنی ماشینی و مکانیکی کردن کار، موجب تجزیه و تقسیم وظائف به اجزای بسیار خرد، محدودیت و تکراری شدن وظائف، تضعیف یا حذف جنبه ابتکار و مسئولیت در اجرای وظائف می‌گردد و با قطع رابطه میان کار و محصول آن، حظ ناشی از دیدن تمامی کار یا انجام کار از آغاز تا پایان، از میان می‌رود. در سنن قدیم، فرهنگ از کار که کوشی برای مهار کردن طبیعت بود ناشی می‌شد، اما کارگر صنعتی از هرگونه امکان خلاقیت و دادن شکلی دلخواه به ماده محروم است.



از سوی دیگر وقت آزاد کارگر پس از کسر مدت زمانی که قهراً صرف تجدید قوا می شود، تابع و در گرو حالات و کیفیات و روحیاتی است که در ساعات کار بر کارگر عارض شده و جزء طبیعت ثانویش گشته است. آنهایی که دارای خلاق ترین کارها هستند، اوقات فراغت را نیز به خلاق ترین گونه می گذرانند و کسانی که به انفعالی ترین کارها اشتغال دارند، اوقات فراغت را به نحوی غیر فعال می گذرانند. حتی زمانی که کار می کنند، یعنی علاوه بر کارهای خانگی فعالیتی حرفه ای در خارج از خانه به عهده گرفته اند، نسبت به زمانی که تنها به کار خانگی مشغولند، اوقات فراغت را به نحوی فعال تر می گذرانند. . . .

وقت آزاد متأثر از وقت کار و تابع وقت کار است، از بنرو سیاست فرهنگی ای که بخواهد کارگران اوقات فراغت خویش را با انجام فعالیت های فرهنگی خاص طبقات تن آسان و کاهل دوران گذشته بگذرانند، محکوم به شکست است و برعکس، سیاست فرهنگی ای که کارگران را در اوقات آزادی و فراغت برای مبارزه با آثار روحی و جسمی از خود بیگانگی، بر دمه گرفتن مقتضیات و شرایط حیات، ترفیع و ارتقاء در شغل و پذیرفتن مسئولیت در محیط زیست یاری دهد، جوابگوی خواسته های عمیق آنان تواند بود و چنین سیاست فرهنگی بی سنگ زیر بنای تحریک شعالی که از نیازمندی های عمده برنامه های اقتصادی است به شمار خواهد آمد. بدینگونه نخستین ریشه علت غایی فعالیت فرهنگی را در واکنشی که قطعه قطعه شدن کار بر می انگیزد جستجو باید کرد.

## چارچوب

## ضد فرهنگی

## زندگی

پس از کار، محیط زیست بیش از هر چیز دیگر بر حیات فرهنگی اثر می نهد و باید پذیرفت که قرنی

شهرسازی بی نقشه و برنامه «انسانی»، محیط زیست در ممالک صنعتی را به راه انحطاط و تباهی کشانیده است. شهرها در کشور های صنعتی نه برای انسان که به خاطر صنعت و سودجویی بنیان یافته اند و بنابراین یکی از موجبات از خود بیگانگی «انسان صنعتی» به شمار می روند. انبوهی جمعیت، زشتی، غوغا، هیاهو صدا و تنگی جادرو سائل نقلیه باعث بیزاری عمیق انسان از این چارچوب زندگی است. انسان از هر فرصت برای گریز از پناهگاه، لانه، آشیانه و مرزوبوم و آب و خاک خویش سوز می جوید و اتومبیل را بر خانه و مسکن ترجیح می دهد. در محل سکونت آشفته و دره می که از محیط زیست طبیعی جدا مانده و دور افتاده است، دهقان پیشین ریشه کن شده نمی تواند از نو ریشه بدواند، با فضای آن پیوند انس و صمیمیت بندد و در آرایش و بهبودش بکوشد. تنگی جا و فضا مانع از انجام کارهایی که آزادانه و بدلخواه در اوقات فراغت انجام می توان داد، چون باغبانی و جز آن، می شود و در نتیجه رادیو و تلویزیون به عنوان تنها وسیله تفریح و رفع خستگی بر صدر می نشیند و قدر می بیند. فقدان انجمن ها، محافل و مجامع عمومی و نظائر آن موجب تنهایی، جدائی، و دوری مردمان از یکدیگر می گردد و دوری مراکز شهری که فعالیت های فرهنگی در آنها تمرکز یافته پای رفتن به آن مراکز را می بندد. اما شهر، که تا دونسل دیگر تقدیر ندهم مردمان سکنی گزیدن در آن است، باید به صورت محیط فرهنگی و الائی درآید، یعنی محل ملاقات، برخورد، دیدار، میادله و خلاقیت باشد، از بنرو ضبط شهرسازی و آرایش شهر، خاصه شهر های نو، و در عین حال احیا و زنده نگاهداشتن محیط روستا، و حاصل سخن، به دست گرفتن مهار و افسار چارچوب زندگی و محیط زیست، دومین علت غائی و آرمان سیاست توسعه فرهنگی است که با هیچ ایدئولوژی خاصی فرهنگی کوچکترین پیوندی ندارد.

# زمان فراغت عامل نوین از خود بیگانگی

به بار می‌آورد بیشتر امکان مصرف است، تا فرصت فراغت.

بدین گونه سوئمن علت غائی فعالیت فرهنگی از ضرورت حفظ و نگهداری یا اعاده ارزش فرهنگی زمان فراغت که بازسازی شخصیت، آزادی بیان ما - فی الضمیر و تحکیم مناسبات اجتماعی است می‌تراود.

## هجوم سیل آسای و وسائل سمعی و بصری

رادیو و تلویزیون شبانروز انبوه شنوندگان و تماشاگران را به زیر آتش بی‌امان پیام‌های خود می‌گیرند. بی‌گمان هر دوران آستان خطرری است که تهدیدش می‌کند و نیز امیددی که رستگاری و بهر روزی نوید می‌دهد، و وسائل ارتباط جمعی بزرگترین حریفی است که تمدن قرن بیستم را به چالش می‌خواند. تلویزیون که موجب سطحی، انفعالی و مبتذل بار آمدن است، وسیله گسترش دید و ذهن و گشایش مرزهای وجود بر جهان هستی، دستیابی مستقیم به آثار و افراد و برقراری ارتباط انسانی به مقیاس جهانی نیز می‌تواند بود، اما به شرط آنکه تلویزیون جهت مقابله و مبارزه با خطراتی که در بر دارد، یعنی جان‌نشین ساختن دنیای نمایش به دنیای زنده، همسنگ و هموزن جلوه دادن همه رویدادهای جهان امروز، کنترل قوای دقت و حافظه و بیان شنوندگان و تماشاگران، تابع برنامه فرهنگی دلخواه جامعه باشد و روشهایی به کار بندد که شراکت و دخالت و استقلال فکر و خلاقیت همگان را برانگیزد.

بنابراین با در نظر گرفتن این پدیده نوین و اساسی زندگانی فرهنگی که وسائل ارتباط جمعی است، ضرورت تأمین توسعه و رشد مردم و اجتماعات، انجام اقدامات و فعالیتی فرهنگی را ایجاب می‌کند

برخی بر این امیدند که با تمرین بخش ساختن وقت آزاد می‌توان از خود بیگانگی زاینده کار و محیط رست را تعدیل و جبران کرد و بر این اساس می‌پندارند که افزایش تولید موجب افزایش اوقات فراغت و در نتیجه «پیدائی تمدن فراغت» خواهد گشت. اما تجارب و ملاحظات اخیر مؤید این خوش بینی و دال بر این معنی نیست. مدت کار هفتگی که از پایان قرن ۱۹ تا حدود سالهای ۳۰ این قرن در مالک پیشرفته رویه کاهش نهاده ظاهراً قریب ۳۰ سال پیش تثبیت یافته و دیگر تقلیل نمی‌پذیرد، حال آنکه افزایش تولید ادامه دارد. و این بدین معنی است که غالب مردم قدرت خرید را بر طلب فراغت ترجیح می‌دهند، یا خرج کردن بیشتر را از بهبود هنرزیستن بیشتر می‌پسندند. کار وسیله خرید هر چه بیشتر و زمان فراغت فرصت مصرف بیشتر شده است.

به بیان دیگر خرید اتومبیل، رفتن به تعطیلات تابستانی و زمستانی نشانه‌های تردیدناپذیر و بی‌چون و چرای توانائی استفاده از تمدن مصرف گشته که تبلیغات در ستایش آن داد سخن می‌دهند؛ و در نتیجه اوقات فراغت، به جای آنکه ارزش و اعتباری فرهنگی کسب کند، به صورت وسیله و عامل از خود بیگانگی درآمده و موجب تشدید نابرابری‌های اجتماعی شده است، زیرا مردم تنگدست امکانات مالی لازم برای گذران اوقات فراغت مورد پسند تمدن مصرف‌راندانند. ترجیح اوقات فراغت آخر هفته یا تعطیلات سالانه که وسیله گریز و مصرف است بر اوقات فراغت روزانه، که کم‌خرج تر و موقعیتی سخت مناسب برای حشر و نشر و معاشرت و مراد و شکفتگی درونی است، نمایشگر بقولی «فراغت خریداری شده و قابل مصرف» در جناح امر روزی است. آنچه جامعه صنعتی امروزین



و نوع و ماهیت این فعالیت تعیین کننده چهارمین علت غائی توسعه فرهنگ پس از کار و مسکن و اوقات فراغت است .

## ماشین زندگی

را

دگرگون

کرده است

دربازپسین تحلیل همه این دگرگونیهای زندگی اجتماعی و در نتیجه حیات فرهنگی جامعه ، زائیده دو علت اساسی است که در قبال آن واکنشی فرهنگی باید کرد : تولید و مصرف انبوه از یک سو و سرعت تغییر از سوی دیگر . از لحاظ مادی صنعتی شدن تولید انبوه دارای نتایج و عواقب به هم پیوسته و زنجیرواری است که بر حیات فرهنگی سخت اثر می نهند . این تأثیر از آنرو منفی است که موجب هزار پارگی کار ، گسیختگی پیوند میان کار و فرآورده کار ، متحدالشکل و تمضمی شدن محصولاتی که سازنده محیط زیست اند ، مصرف زاید محصولات تجاری ، و حاصل کلام پی ریزی اجتماعی شده که اجتماع مصرف نام گرفته و جوانان از آن سخت بیزارند ؛ اما در زمینه محصولات فرهنگی تأثیری مثبت دارد - چون بهر کتا تولید وسیع و گسترده محصولات فرهنگی (خاصه سمعی و بصری) تسهیلات فرهنگی بی نظیری برای مصرف کنندگان فرآورده های فرهنگی فراهم آمده و امکانات بسیار یا فرآورده های مرغوب بیشمار در دسترس آنان قرار گرفته است . ماشین مناسبات میان انسان و جهان را دگرگون ساخته است ، چه تولید و مصرف انبوه خود موجب بذل توجه و به اختلاف سلیقه ها و خواستها و پسندهای شخصی و در نتیجه خلاقیت و برقراری ارتباط مستقیم با ماده و انسان ، که همه علت غائی فعالیت فرهنگی اند ، شده است . از لحاظ روانی سرعت تغییر به دگرگونی و انقلاب نظام ارزش ها و درهم شکستن سازمان های بسته

(روستا ، خانواده ، شغل ، مذهب) می انجامد و اجتماع را به آنجامی کشاند که در باب علل حیات خود بیندیشد . آندره مالرو هنگام گشایش يك خانه فرهنگ گفته است : « آنچه در وهله نخست ملاحظه نظر است دگرگون ساختن سراسر تمدن است . ما نخستین شاهدان تغییر جهان طی يك نسل بوده ایم ؛ تمدن نوین نه تنها شرایط قدیمی کار را از میان برده ، بلکه ساختمان تمدنهای قدیم را که تمدنهای روحی و معنوی بودند نیز ویران ساخته است . »

بر این اساس سرعت و شتاب تغییر دو علت غائی دیگر بر دیگر علل فعالیت فرهنگی می افزاید : از سوئی فراهم آوردن امکان مقابله و انطباق با تغییر و بهره وری از آن برای بهره وری و بسط غنای درونی انسان ، و بنابراین نگرستن تغییر به مثابه بخت و اقبالی که به سود خود به کار باید گرفت نه چون خسران و زیانی که مایه نیستی و کاستی آدمی است ، و از سوی دیگر بازجست هویت و ریشه آزادی و استقلال انسان و دلایل توجیهی تعهد رسالت زندگی .

## چند فرهنگی :

## مسأله ضرورتی

## جهانی فرهنگی

مسأله هویت افراد و اقوام رویاروی تغییر و تحول ، در کشورهای صنعتی و غیر صنعتی یکسان مطرح است . در واقع سیاست فرهنگی در همه کشور - های جهان برای گشودن مشکلات خاص مسأله چند فرهنگی ناگزیر از چاره اندیشی است . در کشورهای در حال توسعه فعالیت فرهنگی در عین حال باید متوجه حفظ و توسعه فرهنگ ملی ، و نیز فراهم آوردن امکانات دست یابی به فرهنگی جهانی تر ، باشد . این دو فرهنگ هر کدام دارای نوع بیان ، شیوه تفکر و سنخیت و جنسیت و کیفیت روحی خاص خود اند . یکی ساختن آن دویا فدا کردن یکی بخاطر دیگری

پندار و سراسری بیش نیست و در صورت امکان موجب  
 فتر فرهنگی است. هدف سیاست فرهنگی بدانگونه  
 که مجمع تهران\* نشان داد باید برقراری تعادلی پویا  
 میان فرهنگهای خاص و فرهنگ جهانی باشد، اما  
 در آینده بیم آن می‌رود که این تعادل آشفته گردد  
 چون قوت یا ضعف فرهنگها کمتر موقوف به قوت  
 و ضعف ارزشهای سازنده آنهاست و بیشتر تابع نیروی  
 وسایل ارتباطی اشاعه‌دهنده آنها. بنا بر این فرهنگهای  
 واجد نظام ارزشهای بسیار گسترده و والا ممکن است  
 در تماس با فرهنگهای دیگر که وسایل ارتباط و اشاعه  
 نیرومندی در اختیار دارند، محو و مضمحل شوند  
 و می‌دانیم که جوانان در غالب کشورها به پذیرش  
 ی‌چون و چرا و برده‌وار ارزشهای شکننده خارجی  
 گرایش بسیار دارند. از این رو تعیین هدفها و راههای  
 همکاری و مناسبات متقابل بارور میان دو فرهنگ،  
 و به کار گرفتن وسایل نقل و اشاعه به نحوی مناسب  
 و مطلوب، خاص هر سیاست فرهنگی است. مسأله  
 تقریباً به صورتی همانند در کشورهای غیر صنعتی،  
 که در هر کدام فرهنگ و زبان ملی برای جمعیتی نه  
 بیش از چند میلیون تن مطرح است، به میان می‌آید.  
 در این کشورها نیز دو گونه فرهنگ وجود دارد  
 و فرهنگ دومین، نه از آن رو که مبلغ ارزشهای خاصی  
 است بلکه به نیروی اقتصادی کشورهای مولد گسترش  
 می‌یابد. همه اجتماعات واجد قدرت خلاقیتی متناسب  
 با حجم تقاضاهای ملی، که امروزه سخت متنوع است،  
 نیستند و بنیة اقتصادی لازم برای تعهد هزینه‌آفرینش  
 آثار گرانتیمنت فرهنگی را ندارند. به همین جهت  
 فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی درجه ۲ که علت عمده  
 پخش و نشر و پراکندگی آنها در سراسر جهان بیشتر  
 قدرت سوداگران سازنده آنهاست تا نیروی خلاقیت  
 آفرینندگانشان، به اقطار عالم صادر می‌شوند. پس

\* Pierre Moinot, Rapport de la ré-  
 union de Teheran sur la politique culturelle,  
 16 - 20 Mai, 1970.

در این کشورها نیز سیاست فرهنگی باید ناظر به حفظ  
 فرهنگ ملی و زنده نگه داشتن نیروی خلاقیت آن  
 باشد بی آنکه در فرهنگ ملی تنها به چشم یا از دید  
 فولکلور بنگرد. بی گمان کشورهایی که از دهها سال  
 یا قرن‌ها پیش دارای دو یا چند فرهنگ، دو یا چند  
 زبان بوده‌اند، مانند سوئیس و لبنان، می‌توانند  
 نمونه‌های بسیار درباره سیاست همکاری و روابط  
 متقابل میان دو فرهنگ، که با مال موجب غنای  
 فرهنگ است نه کاستی و نیستی آن، عرضه دارند.  
 اما این مسأله‌ای عمومی است و به عنوان مثال در  
 کشوری که زبان آن بیش از هر زبان دیگر در دنیا رواج  
 دارد (انگلستان) نیز، مسأله دو فرهنگ مطرح است  
 و البته غرض از این دو فرهنگ، جدائی و افتراق میان  
 فرهنگ ادبی و فرهنگ علمی است، لیکن همین اصطلاح  
 را برای نشان دادن فاصله و شکاف عالمگیرتری که  
 مردم افراش می‌یابد، یعنی اختلاف و جدائی میان  
 فرهنگ زنده و فرهنگ «عالمانه» به کار می‌توان  
 برد. در واقع در جهان امروز دنیای دانشمندان و متخصص  
 هیچ وجه مشترکی با دنیای آدم عادی و معمول ندارد  
 و این فاصله و غربت در زمینه سیاست مدن و مملکت‌داری  
 عمیق‌تر و خطرناک‌تر است تا آنجا که نماینده مجلس  
 با عوالم تکنوکرات یا آدم خبره و متخصص در سطح  
 دولت بیگانه و ناآشناست و به طریق اولی «شهروند»  
 از نحوه تصمیم‌گیری در سطح دولت، که مستقیماً با  
 سر نوشت او سروکار دارد، سردر نمی‌آورد.

بنا بر این برای همه مردم در سراسر جهان ضرورت  
 توجه به فرهنگی که در عین حال ملی و ناظر به بازجست  
 هویت و نیز خواستار گشایش به روی جهان و سازنده  
 امکان فراگیری دو یا چند زبان باشد، راز بقا  
 و نگهداری تعادل فرهنگی و به دست گرفتن مهار سر نوشت  
 شخصی است. چند فرهنگی و آموزش دائم بنا به  
 ضرورت مواجهه با مسأله تغییر سخت به هم پیوسته‌اند  
 و این ضرورت علت غائی دیگری برای عمل فرهنگی  
 فراهم می‌آورد.



بدینگونه مجموعه متضخبات نوین حیات ، کار ، مسکن ، امکانات گذران فراغت ، وسایل فنی اشاعه ، تغییر روحیه و حال همه به مثابه درگیری ها و چالشهای نوین فرهنگی اند ؛ چون در عین حال آستن بیم وامید ، گمراهی و دستکاری ، نیک بختی و بد اقبالی اند . غل غائی توسعه فرهنگ در جهت خنثی کردن خطرات و بهره گیری از بخت و اقبال ضراحت و قاطعیت می یابند . به گفته آندره مالرو « در توده های مردم امکانات باروری و سترونی نهفته است ، بر ماست که ریشه های سترونی را بخشکانیم تا آنها باروری شکوفان گردند » . ویژگی فعالیت فرهنگی بازجست و ساخت هویت شخص و گروه انسانی رویاروی بی ریشگی است . فعالیت فرهنگی بر اساس دو فرهنگ جهانی و ملی پاسخی است به این نیاز دانستن که من کیستم یا که می خواهم باشم .

فعالیت فرهنگی فرد را علیه ایستائی و پذیرندگی محض ، به کشف و تأیید آزادی و استقلال و به دست گرفتن افسار سرنوشت خویش رهنمون میشود و باید به گفته مالرو « انسان آزاد را رویاروی انسان اسیر و مسخر تدبیر بر فرازد » ، و از راه سلطه ریشهی ، وسایل گذران فراغت و سرگرمی و تفریح ، وسایل ارتباط جمعی و کار ، پیوند و همسازی با تمدن نوین را ممکن سازد . فعالیت فرهنگی در قبال عدم تعهد و قبول رسالت و ناسازگاری مبشر همکاری است . همکاری و پیوستگی با جهان سوم ، که به معنای دریافت تمدن های دیگر ، آشتی خواهی ، صلح جوئی و تقویت حس برادری است ، غایت و آرمانی فرهنگی است که می تواند نیرو و علاقه همه جوانان را بر باید و به کار گیرد . در این صورت فرهنگ بازیابی هم نوع و همسایه ، شناخت زبان و صورت حال و شیوه زندگی و پاس داشتن حکمت و اراده و خواست او ، و در نتیجه

پرورش غنای درونی خویش از راه بازشناسی هویت دیگری است . دنیای به غایت توسعه یافته کنونی که از دو سو با خود کامگی کودکانه « سعی و بصری » و نیست گرائی روشنفکران دروغین روبروست نیازمند آموختن بسیار چیزها از تمدن های سنتی است . اگر در خلال دنیائی سرسپرده به مذهب اقتصاد ، نهضت های کفر - آلود و زندقه آمیزی چون هیپی گری و اقمار افیون - زده اش بروز می کنند از نیروست که فرهنگ تکرار پایان ناپذیر مضامین ملال آور فرسوده ، آنهم به صورتی مصنوع و سسطله آمیز با صبغه و چاشنی سلیقه روز نیست ، بلکه پی گیری نوینی در طبیعت انسان و میراث معنوی ، بازجست طبیعت انسانی و میراث معنوی است . بگفته رنه ماهو در نطق اختتامیه کنفرانس وزرای فرهنگ و هنر و نیز « اکنون خلا بزرگ و بیمناسکی در دنیای معاصر لانه کرده است - پیش از هر چیز به علت عدم ارضای نیازها و خواستها . مردمان امروز نیازها و خواستهائی احساس می کنند و باز می گویند که در وسعت و بُعد و حجم تاکنون مانند نداشته است و به جای شکیب بودن ، از بر آورده نشدن آرزوهای خویش شگفت زده و دلگیر و رنجور می شوند ، چون می بینند که چیرگی انسان بر طبیعت هر روز فرونی می گیرد ، اما این قدرت ، و منافع حاصل از آن ، میان اقوام و ملل و طبقات اجتماعی ، نابرابر تقسیم می شود . این فاصله میان آرزو و واقعیت هستی ، ممکن و واقع و بیمناسکتر از آن فاصله میان دولتستان و تنگستان ، پدید آورنده کویر محرومیت ، عدم تفاهم و دشمنی و ناسازگاری است که موجب دوری و جدائی انسان از خود و دیگران است . شاید منظره غم انگیز این بیابان های تهائی برخی از مسلكهای معاصر سخت مورد اقبال جوانان روشنفکر را به آنجا کشانیده که بدر نیستی در قالب انسان بیفشانند و حتی به نثی و طرد موجودیت او که قرن ها انسان دوستی اندک اندک رقم زده و پرداخته بود بپردازند . باید این نظر که فرهنگ کاری تفننی ، مزیت نخبگان ،

## برنامه‌های فرهنگی وجوانان

ظرافت و لطافتی خاص نجیب‌زادگان و اشراف ادب و مال است رهاگرد و به دور افکنده شود. فرهنگ حق همه مردمان است و مهمتر از آن چیزی است که دلائل زندگی و گاه هرگ ما را به همراه می‌آورد.

## فرهنگ

### پیکار است

فعالیت فرهنگی به جای تمتع و لذت‌جوئی محض که به فرجام خودسوزی است عهده‌دار پاسداری و نگاهبانی حیات و بزرگداشت خلاقیت به اتکای فرهنگی مبارز است. حتی باید گفت که فرهنگ بی‌پیکار وجود نمی‌تواند داشت. فرهنگ اگر مایه کردن فرازی دائمی انسان نباشد، چیزی جز صنعت نیست. فرهنگی که پیکار برای دادن معنا و زیبایی بیشتر به هر لحظه زندگی نباشد، تا سطح پدیده مبتذل مصرف فرو می‌افتد و به کاری تفتنی و تجملی بدل می‌شود. اینچنین فرهنگی تمدن ساز نیست و نمی‌تواند میراثی برای جان‌ودل نسل‌های آینده به یادگار بگذارد، حتی معنایی به کار و کوشش نسل حاضر بخشد. فرهنگ اگر مایه شرف و حیثیت آدمی نباشد، علاقه و شوری بر نخواهد انگیزد، کسی را بخود نخواهد کشید و شایسته آن نخواهد بود که ملتی در نگهداری، گسترش و پرورشش بکوشد.

از اینرو سیاست فرهنگی نمی‌تواند تنها به تعلیم و اشاعه هنرهای زیبا، هرچند هوشمندانه، بسنده کند، و اگر با مجموعه‌ای از علل غائی و آرمان‌های مورد قبول و تأیید اجتماع، با طرحی خاص از تمدن به روشنی درنیوسته باشد، و اگر پیکاری نباشد که جوانان داوطلبانه به آن بگروند، شایسته آن نیست که درکنار سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی به عنوان آمال و آرمان غائی و غل و وجودی آن سیاست‌ها جای گیرد.

جوانان نخستین کسانی هستند که همزمان با کشف و شناخت اجتماع در حدود ۱۸ سالگی به دردها و بی‌کفایتی‌های آن، پی می‌برند. جوانان چون منطقی‌ست نخورده و غریزه‌ای شایان اعتماد و اطمینان دارند و از سازشکاری‌هایی که اجتماع بر آدمی تحمیل می‌کند ناآگاهند، روانمی‌بینند که این دنیای ناسزاوار دور از مردمی غرب را از آن خود بدانند، یا به هر تقدیر با آن از در سازش درآیند. آزاده‌ترین جوانان مغرب زمین افزایش مواد مصرفی، بالا رفتن سرمایه تولید و بهبود سطح زندگی را، که به هر حال از دیدگاه آنان نارساست، آرمانهای شایسته‌ای نمی‌دانند که معنایی به حیات و هستی آنان تواند بخشید و به خاطرش پیکار باید کرد.

بحران جوانان در اصل جز بحران تمدن نیست و به هر شکلی که جلوه کند - هیپی‌گری، انقلاب، خودکشی، اعتیاد به افیون و مواد مخدر - روشنگر اندوه زرف و بیمناک نداشتن طرح و هدف و غایتی است که به زندگی معنایی بخشد، یعنی در عین حال بتواند رهنمون و جوهر حیات باشد. به گفته آندره مالرو «فرهنگ پاسخ به این پرسش آدمی است که روی زمین چه میکند». البته می‌توان امتیازاتی را که به جوانان می‌دهیم دوچندان کرد، مثلاً خانه‌های فرهنگ بیشتر و شکوهمندتری ساخت، اما اینهمه درمان درد نیست، به این دلیل که خانه‌های فرهنگ بزرگ و کوچک (در فرانسه) دیر یا زود متروک می‌مانند یا به غارت می‌روند.

بیهوده نیست که جوانان به هنرمندان پاکسانی روی می‌آورند که شیوه زندگی‌شان از دیدگاه آنان قابل قبول است. زندگی‌نقش، راهنمای کوهنوردی،



موسیقی دان و سینماگر که متضمن طرد و نفی مقتضیات و شرایط اجتماعی غرب، جستجوی واقعیت و حقیقتی امروزین و نحوه سلوکی پاک و بی آلاش و خلاق است جوانان را سخت بخود می کشد تا آنجا که زندگانی شبه هنرمندان، قهرمان کاریهای نادرست یا تعهدات و رسالت هائی سطحی و منحط نیز برای آنان در غرب سخت گیرا و دلرباست. بی گمان اینگونه کاستی ها و سستی ها، گمراهیها و آشوبگریها، پرباشیها و نابسامانیها در تاریخ جوانان از هزاران سال پیش تاکنون نظایر بسیار دارد، اما یکی از آرمانها و علل غائی فعالیت فرهنگی اینست که مردمان نسلی را برای مقابله روشن بینانه با آن همه مسایل و مشکلات آماده و توانا سازد و به جوانان یاری دهد تا پیرشهای واقعی و راستین و پرمایه و عمیق کنند و طرچه های روشن و اطمینان بخشی برای بهره رزی در اختیار داشته باشند. ژاک دو هامل وزیر فرهنگ فرانسه می گوید «مدتی دراز جوانی بیشتر به معنای کسب و اخذ تجربه ای بود که از منبع بزرگتران می رسید، اکنون جوانی به معنای خواستن پیش از پذیرفتن، بیشتر به شکست آمدن و طرد کردن تا تأیید و تمکین و سر فرود آوردن است. امروز با بیم و هراس می بینیم که جوانان میراث فرهنگی را پس می زنند و خوار می دارند، میراثی که در راه انتقال آن به جوانان با همه نیروی خویش کوشیده ایم. سر فرود آوردن در برابر این نفی و انکار، چنانکه سرکوب کردن آن، هردو به یک مقدار بیهوده و نارواست. جوانان به هر حال حق دارند از ما بخواهند که درباره استفاده مطلوب از این میراث و بازشناسی ارزش واقعی آن چه کرده ایم؟ راهبران، تورنر، سزان می آموزند که آفرینش شاید نخست طرد و نفی و انکاری است که در حیطه قدرت و سلطه اختیار هنرمند است، یعنی نفی و انکاری است که به اثبات و قبول بدل می شود، نظم و مسئولیتی است که از آشوب پدید می آید. بدانیم که جوانان به ایقان و ایمان ما سخت نیازمندند،

شاید نه تنها از آن رو که ایمان و ایقان ما را از آن خود می خواهند، بلکه بیشتر برای آنکه بتوانند بر پایه های آن، ایمان و اعتقاد خاص خویش را گاه در جهت خلاف ایمان ما بنیان نهند. »

بنابر این عرضه دلایل زندگی به جوانان علنی غائی است برای فعالیت فرهنگی که دیگر علل غائی را دربر می گیرد.

## هنرهای زیبا و فرهنگ

اکنون پرسشی پیش می آید که هنر در میان علل غائی فعالیت فرهنگی چه جایی دارد؟ اما کدام هنر؟ بی گمان هنر زیستن. پس فرهنگ کسب و اشاعه هنرهای زیبا نیست. فرهنگ بنابه ضرورت تمدن سلوکی است رویاروی زندگی که امروزه کیفیت زندگی نام گرفته است. اما از کیفیت زندگی معنایی تجاری شامل دو گونه کیفیت مرغوب و نامرغوب مراد نباید کرد. کیفیت زندگی تقسیم پذیر نیست؛ برنامه های تلویزیونی، آلودگی مناظر، پایداری در برابر تغییر و دگرگونی مربوط به همگان است نه شامل حال گروهی خاص. کیفیت زندگی در عین حال همه مردم و همه جهات و جوانب زندگی را دربر می گیرد.

باری چون فرهنگ تنها هنرهای زیبا نیست، پس دیگر مزیت خاص برگزیدگان نیست. فرهنگ ارتباط و مرادده در اجتماع است که افراد آن ضرورتاً مسئولیت مشترک دارند. فرهنگ از مکالمه و گفتگو نمی تواند گذشت و در واقع با مکالمه و گفتگو فرقی ندارد و به گفته ژاک دو هامل: «فرهنگ چون امروزه با زجست راههای مبادله و اشتراک است، سرچشمه زندگی و مایه امیدواری انسان است»، و اتفاق را مسأله علل غائی فعالیت فرهنگی دول، نخستین مسأله ای بود که وزرای فرهنگ در کنفرانس جهانی و نیز به سال ۱۹۷۰ مطرح ساختند.

## سازمانهای

## تعیین آرمانها

## وعلل غائی

نتیجه آنکه علل غائی توسعه فرهنگ را در مناظرات گوناگون فرهنگ باز نمی توان جست ، چون این مفاهیم گونه گونه نمایشگر نظام ارزشهای متفاوتی است که همگان در آن اشتراك ندارند و شاید تأخیری که در تعیین سیاستهای فرهنگی پیش آمد زائیده این پندار غلط بوده که فعالیت فرهنگی تابع معتقدات فلسفی یا زیبایی شناسی هنری (بالمنزوره ذهنی) است . برعکس نیروی نیازهای فرهنگی وجهت گیریهای آن از عوامل و اسباب حاکم بر توسعه عمومی ناشی می شود و هدفهای غائی فعالیت فرهنگی از بینش ها و نظرات ذهنی نمی تراوند بلکه بر اساس واقعیات قابل ملاحظه یا ملاحظه واقعیات شکل میگیرند . از نیرو و هدفهای غائی می توانند ملموس ، واقعی و خرد پسند باشند و همه ایدئولوژی ها نیز بر سر آن اتفاق نظر حاصل کنند . البته با چنین دید و برداشتی و علل غائی که بر حسب ملاحظه واقع فراهم آمده اند بناچار گذر او نا پایدارند ، چون بر پایه ملاحظه پدیده ها و خواسته های اساسی اجتماع بنیان یافته اند ، با تحول اجتماع دیگر گونه می شوند و از اجتماعی به اجتماع دیگر تغییر می یابند . اما نکته بسیار مهم در تدوین سیاست فرهنگی اینست که تعیین علل غائی ، حتی اگر پنهان یا آشکار حاوی نظرات ایدئولوژی خاص باشد ، فرآیندی است جمعی و عینی که درباره آن اتفاق نظر می توان داشت . در اجتماعی متنوع و چند گونه این اتفاق نظر به خودی خود پدید نمی آید زیرا ارزشهای متفاوت در علل غائی مستتر است ، به علاوه با تغییر سریع اجتماع ، امکان ظهور علل غائی نوین و منسوخ شدن اولویتهای پیشین می رود . بنابراین ضروری است که برای تدوین سیاست فرهنگی ، سازمانی پایدار

خواستها و نیازهای جمعی گروههای مختلف را به علل غائی توسعه فرهنگ تبدیل و تحویل کند و علل غائی قدیم را به طور منظم و پیوسته مورد تجدید نظر قرار دهد و به بررسی این نکته پردازد که وسایل و راههای رسیدن به هدف هماهنگ و منطبق با هدفهای تعیین شده هست یا نه ؟ چنین سازمانهایی وجود دارند ، و به عنوان مثال شورای عالی فرهنگ و هنر در ایران و شورای ملی فرهنگ در سوئد و شوراهای هنری در هریک از ایالات ممالک متحده آمریکا نمونه های برجسته آنهاند .

اما اینگونه سازمانها برای آنکه بهتر در انتخاب علل غائی و تعیین اولویتهای توفیق یابند باید تشکیلات و سازمان کامل و نیروی انسانی متخصص کافی در اختیار داشته باشند و برای این منظور همکاری متخصصان علوم اجتماعی با سازمانهای یاد شده سخت ضرور است . تجزیه و تحلیل کمی مسائل و اوضاع و احوال فرهنگی ، شناسایی راههای انتقال و اشاعه فرهنگ ، و به طور کلی مسائل اجتماعی ، برای پیشرفت کار شوراهای به اندازه تجربه و حسن تشخیص و سلامت فکر و ذوق افراد و کارکنان آن ، گرچه به نیکوترین وجه نیز انتخاب شده باشند ، اهمیت دارد . از اینرو ضروری است که شوراهای « ملی » یا « عالی » دارای واحدهای تحقیقی و گردآوری مدارک و اسناد باشند تا بتوانند امکان تبادل نظر و رایزنی مشاوران را به اتکای اسناد و مدارک دقیق علمی آماده و فراهم سازند . در نتیجه واحدهای یاد شده ناگزیر از داشتن مراکز واقعی تحقیق درباره توسعه فرهنگ اند که در کنفرانس و نیز سخت مورد تقاضا بود . این مراکز چهار وظیفه دارند : گردآوری اطلاعات عینی درباره فعالیت فرهنگی و وسایل مورد استفاده آن و نیز اطلاعات علمی پیرامون سیاست فرهنگی کشورهای خارج ، ارائه پیشنهادها بر اساس تحقیقات انجام یافته ، سنجش از راه ارزیابی نتایج فعالیت فرهنگی و تحلیل ثمر بخشی و ارزش و اعتبار نظام : آرمان - هدف



نوشتهٔ اوکتاویو پاز<sup>۱</sup>

دیار کیمیک انزوا

وراههای وصول به هدف و به فرجام تربیت مسئولان اجرایی، پژوهشگران و مدیران فرهنگی برای هریخش و بالابردن سطح معلومات آنان. بنابراین گردآوری اسناد و مدارک و پژوهش فی نفسه هدف نیست بلکه وسیله‌ایست در خدمت سازمان مسئول تدارک آرمانها و هدفها تا تدوین سیاستهای فرهنگی برپایه‌هایی عینی و علمی استوار باشد.

ترجمهٔ جلال ستاری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - Octavio Paz (۱۹۱۴)

شاعر، نویسنده و سیاستمدار  
مکزیک. این مقاله از کتاب  
مشهور او، «هرارتوی انزوا»،  
برگرفته شده است.